

تاریخ الغافلین

ملا محمد جعفر نراقی



باز تکثیر توسط

مرکز اسناد جنبش بایبیه

www.babieh.com

Mulla Muhammad Ja'far Niraqi. *Tadhkirat al-Ghafilin*. MS. British Manuscript Project, University of Michigan, 1322 (6). Published in digital facsimile. East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2000.

Notes: "'Tadhkirat al-Ghafilin' ('The Reminder of the Heedless') . . . composed by a Babi of Niraq, endeavoring to prove, by quotations from various writings of the Bab . . . that Mirza Yahya was duly appointed by the Bab as his successor . . ." - E. G. Browne, *Materials for the Study of the Babi Religion*, 227-228. "Concerning this work, the *Tadhkirat al-Ghafilin* . . . this MS, the only copy of the work known to me, comprises 228 pp. of 21 x 14.8 c. and 19 ll. It is in the clear naskh hand of Mirza Mustafa, who completed it on Safar 8, 1331/Jan. 17, 1913" - Browne, *Catalogue of Manuscripts*, p. 80. The identification of the author is from MacEoin, *Sources*. For citations from this work see Denis MacEoin, "Divisions and Authority Claims in Babism (1850-1866)." *Studia Iranica* 18, 1 (1989):93-129.

دوست مکر معظم و صاحب محترم خود را بدین تسلیم و تکبیر ناله کنم
و انشاء الله تعالی الرحمن همیشه ازان موفق و توفیقات برزاق و سعادت
بوده باشد بعد ها انکه جناب دکتر سعید خان بعد از ورود از کربلا
شش جلد کتاب نقطه انکاف بجهت حقیر فرستادند و رسیده و نوشته بودند کتاب
رتبه ملا محمد حقیر راقی را بجهت جناب معظم فرستید و نیز سینه حقیر نوشتم
و کتاب ملا رحیم حقیر را هم نوشته داشتم جزء نموده بوسیله دوست سفارت
فرستادم انشاء الله سلامت برسد و چون موقوف فرموده بودید که حساب
نویسند بر کمال محبت و شرمند که عرض میشود بقایه اجرت صورت ^{انجا}
ما این مد کتاب فرسوله حالیه من اوله الزمان مع وجه نیست و غیره
هفته تو ما خود که تخمیناً سه لیره بوده باشد طلب حقیر می شود و جناب
دوست سفارت فرمودند هرگاه هر چه برات نفرمایند من کارهای من تمام
فرموده از این پنج جلد کتاب باز در جزو ازانار نقطه اول یک دفعه و چهار جزو
تا ریختن بیداری مع در لوج یک دفعه دیگر من بعد ارسال خدمت داشته ام و رسیده آن
نرسیده هر کان رسیده مع این دو جلد حالیه رسیده انصار هم موقوف دارید هرگاه
رسید انرا هم موقوف دارید تا از بسختی نه مطالبه نمایم چون سفارتی ارسال داشته ام
و مطلب دیگر چون در مواسلات قبل موقوف فرموده بودید سفارتی در لندن
بکتاب مزوشی براهم کرده جلد دیگر هم بعد از آن در جلد فرسوله ^{نقطه انکاف} هرگاه
اسباب رحمت و کلفت سرکار نبوده باشد و مسیو باشد یکجمله بوجه توسط علم
و حکما بصورت استیغافان رام ابدالم ارسال دارند چون مراد و عدده کتاب را بجمع
و انتظار دارند و هرگاه اسباب مشقت و رحمت سرکار است ابدار حق نیستیم
و این شش جلد را چهار جلد از آن بجهت طار و کسشم که از قرای ^{مظنون است} صغیر است
همین روزها در دو جلد دیگر را هم که حال از درستان علمان موقوف نموده اند بابت ^{سلام}

در عرضنامه قبلی که مع چهار هزار و سیصد و پنجاه و یک نفر
نموده بودم و مستحقان که از انبساط مشتمل ستاین و تعالی و فرصت موزونان
ندارند و همان در هر خدمت هر چه در مجال شوق و امانت و خوشنویس و خاصه
سند
سند جمعی از اصحابان مصطفی کاشانی

Mirza Mustafa

Recd. April Feb. 11, 1913.

کتابت

سید محمد

مصطفی صاحب معلم از وارد بر او

۱۳۳۱

سند کز در نوشته با

BĀBĪ MS.

Tadhkiratu'l-Ghāyibin.

Received from Mirza Musṭafā' the Scribe
of Isfahan, Feb. 11, 1913.

Edward S. Browne.

هذه كتاب تذكرة الخاملين

بسم الله الرحمن الرحيم

حد ششعلع ملع مرفع نورانی و شای مسطع ملعل مقع جاوردانی
ساحت بارگاه اقدس و حرم عرش مقدس حضرت خداوندی را
می سرزد که لویزل و لایزال در علو عهد از لیه خود صانع بوده از اینکه
بشناسد او را هیچ شیئی و یا ادراک کند او را در سمع احدی تا او
هیچ شیئی لویزل و لایزال با استقلال و استقلال ذات مقدس
خود بوده و لایزال با استماع و استغناء کیون اقدس خود خوا^{هد}
بود شناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ستایش نموده^{است}
او را هیچ شیئی حق ستایش نموده لویزل و لایزال مقدس بوده
از وصف کل شیئی و از نعمت کل شیئی و مغزیه بوده از کل اسماء و کل
معروف باونی کردند و او اجل از آن است که معروف بغیر گردد
و از برای خلق او اولی بنوده و اخری بنوده ^{بنده} بود که تقطیل در مضیف
کدام ابد خلق کرده هم اشیا را بمشیت خود و او مستیست در الباع
موجود

فرمود بنفسی او و هیچ از پیده را بکفایت ابتعاک و طرد اختراع
 آگاهی و اطلاع ندارد هستی شائسته در هر کوه خاک او
 و بجای او باشد و هیچ فرقی میان خود او و او باشد مگر آنکه
 بنده شائسته او باشد و معرفت و ستایش خود را معرفت و
 ستایش او مفرد فرمود و شناختن و ستایش و اطاعت او را
 شناختن و ستایش کردن و اطاعت نمودن امر است ظهور او مقرب
 یاست و مثل او را مثل شمس آسمان محسوس بدان که خداوند
 جل و عز بقدرت خود او را خلق فرموده از اول در هر ظهوری
 او را ظاهر فرموده و الی آخر الذی که آخر کم او را ظاهر خواهد
 فرمود بار باره خود و در کل رحلی غیر او ظاهر نبوده و در کل کتب
 غیر او ناطق نبوده بلکه موحی کل او بوده اولی از برای او بوده ^{درا}
 که اول با و اول می شود و آخری از برای او نخواهد بود زیرا
 که آخر با و آخر می شود فسیبانه سبحانه ما اعظم شانیه و جل جلاله
 و کبر کبریایه که اله الا هو المثلث المتعقد من العزیز العظیم
 و اعلی جواهر و اهر ساز جبه صلوات با برکات و اجلی لعلی
 متلانی مجد و صای بلا نقایات بر روان اقدس و نفس مقدس
 کیسویه الهیه و طریقه مجربیه و کاموریه ساز جبه نقطه سیاه
 و حروف حق او و بعد بر روح مقدس طامعه الهیه از لیه و ^{چهره}
 ساز جبه احدیه و جبه مزید و بر شهادی منصوبه از مثل او ^{بار}

وهم الذين لا يتجاوزون عن حدود البيان وهم باحكام البيان
 تعلمون عليهم جاء الله ابدا الابد من وعي اعلم الله لعمرة الله
 انما احد حين كويد صافي رمان ووقن خسته استغفر رمان
 السعد الفخر الدير الرخون كه چون در اين زمان سعادت نشا
 كه او ايل عشر آخر شهر شوال المكن است فصح عيد از حضرت رب اله
 جل شانده جمع شده در روز د خور ملاحظه نمودم كه بعضى از آنها را
 در از مندر سابقه ندیده بودم و بعضى را هم كه ریده بودم بتفصيل
 بحال بر خور دارى بمطالب مسطوره در اخبار اى حقير ميتر شده
 بود مثل كتاب احسن القصص كه مشتمل است بر آياتى كه حقا
 امر فرموده در اخبار الهى از من بر آيتا بعثان نوبى كه خداوند
 با حضرت ذكرا جل شانده نازل فرموده و بعضى از متابعت خطوات
 شيطان گرفته و آياتى كه اختيار فرموده است خداوند از فتنها
 حذرت بعد از شهادت حضرت ذكرا جل شانده و توبخ و نكوهش
 كرده كسانى را كه اعتنا بان آيات نكرده بوده بان فتنها ساواظ
 و مثل نسخه كه در آن نسخه جمع شده است توفيقات صادره از حضرت
 رسا اعلى جل شانده در حق حضرت از لعلية السلام از بر اى كل
 و مثل نسخه ديگر كه در ابتداى آن نسخه حضرت رب جل شانده
 فرموده اند جميع خلق عبادى را از بر اى تمتز میان حق و باطل كه هر كس
 با حق است و با باطل است و بران ميزان متوكند از ورطه ضلالت

كه در اين روز از اخبار مشتمل اند بر بعضى از حقايق و مطالبات

(2)

(3)

بسا حلیجات آیه و هر کس از آن تخلف ورزد بجزایر خود
 افتد و مثل نسخه دیگر که حضرت رباعی علی جلی شان جمع فرموده
 در آن نسخه بسیار آیات و قایمیه و بسیار اخبار
 وارده از اهل بیت عصمت علیهم السلام را که دلالت تامه
 بر عظمت فتنه آخر الزمان دارند و چون مملکت همه مضاف
 مسطور در نسخ مذکوره شدیم دیدیم که الحق خداوند سبحان
 فضل و امتنان خود را بر حق کافر بنده گان بسپرد کما در
 در حق مؤمنین از بنده گان خود احسان را با قضی الغایر رسانید
 و در حق منافقین علی قضی الغایر اتمام محبت فرموده لیهلک
 هلك عن بینة و یحیی من فی عن بینة از بس تنبیه بر عظمت
 آخر الزمان و اهتمام در بیان مواردی از برای نجات خلق
 در ایشان محبت و مراقبت و وصایت حضرت ازل علیه السلام
 و مطامعت قول او فرموده اند در خلال این احوال علیهم غیبی
 ساخت این شکسته ضعیف را بان آتش فتنه که میرزا حسینعلی
 در میان خلق در جمیع بلاد افروخته و حضور تازل علیه السلام
 چهارده سال پیش از زمان بروز دعوی مدعی این شکسته
 ضعیف را بران اطلاع و کافی ناره و تو می که مقتضی مذکور این
 عاجز است الان موجود است و سواران در پیش جمعی از اهل
 بیان در از من بودند ^{زاد} این مملکت شدیم باحوال آن جماعت

و از همین آیه است حکایات در قصه و شوقیات حضرت رباعی علی جلی شان علیه السلام فرموده اند

که با این همه تفصیلات تصدیق مدعی را نموده اند و متحیر ماندند
 که آیا این جماعت بجهت دلیل اقرار و اعتراف بجهت حضرت از آن
 کردند و بگذارد برهان از او برگشتند آیا چنین کار کرده اند که
 حضرت اعلیٰ که حضرت عالی در احسن القصص در حق او فرموده است
 وَأَنَّا نَدْعُهُمْ إِنَّمَا أَشَدُّ حُبًّا لِلنَّوْمِ مِنِّي يَا نَفْسِهِمْ لِيَوْمِ اللَّهِ أَكْبَرُ
 الذی قد كانوا منزهين للباب مشهورا یعنی بدینستیکه ما کرد ایندیم
 تورا با محبت شدید از برای خود منین از برای روز بزرگ که همه
 خلق در آن روز مشهور باب خواهند بود مترجم میگوید که کسیکه
 خداوند او را محبت بشدت بندگان خود مقدر فرموده باشد
 آیا کدام بی اوصاف که بعقل بخور میکند که از دنیا رها کند و اند
 بجهت حفظ دین جدید خود و بجهت نگهداری مؤمنین بخود
 نصب فرماید و کدام بی دین جاهل میتواند گفت که غیر حضرت
 از علیه السلام را نصب فرموده و با وجود این همه اهل بیان
 خاصه اخوان آن حضرت خاصه اغوی بزرگ او کرده اند
 باظهار عبودیت او و کراهت و مباحثات را در میان جمیع خلق برو
 زمین با وج کیوان میرسانیدند قاعته را یا اولی الا بصار فان
 هذا الحق و محبات و با جملة مترجم میگوید که نمیدانم این جماعت
 بی شعور چگونه جمع کرده اند میان ایمان به بیان و تصدیق آنند
 و ایمان و چون در میان آن احباب که حضرت رب اعلیٰ است

در باب هفتم آخر الزمان در نسخه جمع فرموده بودند این حدیث
 بنظر رسیده بود که محمد ابن مسلم از حضرت امام جعفر صادق ع
 روایت کرده است که امام حضرت فرمودند لنکسر کسر الزجاج
وان الزجاج یبارفیموت لا یعود والله لنکسر کسر الفخار وان الفخار
کما کان والله لتهیزن والله لتهیصن لا یعود والله لتقرین کما
یعزل الزوان من القمح لا یعود یعنی حضرت صادق ع فرمودند
 که در مقام تمحیص و زمان فتنه شما را خواهند شکست مثل
 آنکه شیشه را می شکند و دوباره عود میدهد و در باب آوردن
 و دوباره شیشه ساختن والله خواهند شکست شما را مثل
 شکستن کوزه کوزه که بعد از شکستن عود می کند و مصرف
 می شود والله خبث و طیب از هم ممتاز خواهند شد والله
 تمحیص و خالص خواهند شد والبعد بالخواصه نکر شده همچنان
و افاضی قاسدرا که در میان غله است غزبالها کنند و در زمین
مشارب با مصدقین مدعی این معنی بغر است ارباب کما
معلوم و مفهوم می شد که بسیاری از مصدقین مدعی بالفطر
ان اهل ایمان می مانند ولی در این مرحله با شتاب افتاده اند
و بنابر این از حق محروم شده و بی عوی باطل نموده اند و این آسیب
کوزان النقاتان فغارت شد بوز و نوبیات مبارکات شکا
و زمین ملات متالیات متوافقه از ناحیه مقدمه حضرت از لیه

صلوات الله وسلامه عليه از برای جمع کثیر از اهل بیان چه از
 موافق و چه از مخالفان چه از اعراب و چه از اعیان که از
 مضامین الفاظ ظهور بود که زمان ظهور امر و خروج از حضرت
 با شوکت و جلال نزدیک شده و این توهمات را این ^{تفصیلات}

بجهت فضل در حق ضعیف و حقیرین و اتمام محبت بر سر درب
 و مریدین صادر فرموده اند و امر فرموده اند این شکسته
 ضعیف را که انظار اصحاب شخص امینی بصاحبان ^{اصیال}
 نماید لهذا با کمال ضعف و شکنجه و شدت نقاحت و افسردگی

و اختلال حال و تکسر احوال طلبا المصنات الله الحق الکبیر ^{المعانی}
 را کرم و عزم جزم کردم که بگمراهی این شخص ^{اصیال} ^{حاج آقا}
 که جناب مستطاب سلیل الاطیاب انا سید حسن موسوی ^{است}

مختصری از آنچه بنظر رسیده بجهت دستگیری ضعیف و تذکر
 اهل جهل و عماء در کمال استیجاب بقلم آورده بجناب مشارع
 سپارم که هر بلند بکه وار شده ان لا یغفل اهل ان بلدر ^{ساند}
 و مضمون انظار با حدی از ارباب فہم ان بلد تفہیم نماید و الا

سابق بر این رساله ذریعہ تفصیل در باب اصیال دعوی مدعی
 نکاشته و ارسال بعضی از بلاد داشته بودم و این مختصر را
 مسمی بقوم بتذکرۃ العاقلین بکمان استیکر شاید احدی از ضعیف
 از شنیدگان خدا بدیدند و یا شنیدند آن متعبه و متذکریند

Title of the work:
Tadhkirat
Shāfi'īyah

از وجهی که در آنجا است بسا اهل نجات آید و چون در این زمان
بقدر آنچه معلوم و مفهوم بلکه متیقن این شکسته ضعیف
آشفته روان شده هیچ عملی در نظر حق و اولیای حق محبوب
و مطلوب تر از نصرت امر حق و تقویت اهل توحید و توحید
اهل شریعت نیست اقدام بر چنین امر عظیم و همت گاشتن بر
چنین عظیم جسم نمی شد مگر با شرف شارقه نظر عنایت حق
از اوج نایب و تسدید و اقتساق سبحات قلب بطریق ^{طبیعی}
بارقه توفیق از مطلع همت و کلامی حمید فرید علیه من الله کل
البهاء و کل العز و کل العلاء و کل النور و کل الصفاء و هذا ما
مطالب مطویه در این اوراق را در طی عطا می چند مقدر ^{شده}
و در پیش از شروع در ذکر مطالع سزاوار است تفسیر ^{بمعنی}
چند در ضمن مقدمه ای تا ناظر در این اوراق از ^{بصیرت}
نظر در این اوراق ^{در} کاربرد تا نفعی کامل انشاء الله المحبوب
عاید گردد ^{در} فصل اول در بیان ارباب کسوف است که در ^{حالت}
حالت تیغظ شده از جواب غفلت بسیار ورشده همت را
بر کوه ^{اند} شناسی استوار کرده قدم در میدان طلب خفایه
پس میگویم که در مطالب حق کدام است که پیش از آنکه ^{میدان} قدم در
طلب کند ^{را} و در نظر بر کلمات اولیای حق کاربرد و یا سامعه
در مجلسی مناظره با اولیای حق در مقام استماع کلمات حق

طرف صحبت خویش مدارد از آنکه ملاحظه بودن چند
 در احوال خویش نماید که اگر نماید هیچ نفی باو عاید نکرد
 اول آنکه منقطع شود از کل شیء و بجز رضای خداوند فرود
 و عبادت خویش را از هر طریقه عذاب ابدی در جو یا و طلب
 حق مکتسودی و منظورنی نداشته باشد دوم آنکه خود را
 از حال اهل عمار و حجاج و جدال و عصبیت باز رهبر سازد
 سیم آنکه خود را از حب و بغض هر طایفه و هر قبیله بلکه هر شیئی
 خال و معری سازد که بموجب تفسیر آن حب شیئی یعنی در چشم
 بسای شود که حق بر خلاف آن طرفی است که محبوب تو در آن
 طرف واقع است و یا آنکه در طرفی واقع است که مبعوض تو در آن
 طرف واقع است و باین جهت تو را دوستی نمی آید و از حق محجوب
 میمانی چهارم آنکه هر چه شنیده و دیده و یا بعقیده خود فهمیده
 از قواعد ماخوذه از غیر اهل حق چه از مقول درین عهد و عهد
 تعلیمی آباء و اجداد و چه از قبیل چین های که از قول جاهل
 مثل خود و یا از قول واعظی یا عالمی که برهان بر اعتبار سخن او
 نیست بلکه مشتبه باشد شنیده باشد و یا در کتابی که برهان
 بر اعتبارش نیست ندانسته دیده باشد همه را از خود بریزد
 و خود را با اهل قطب الهیه که فرموده است مطرون الله الی قطب الناس
علیها کون مطرون قبول در حق و عهد و عهد و طلب حق است
 مدارد

باره و این ملاحظه را زیاده از ملاحظات دیگر رعایت ^{کنند}
 که بسیاری از خلوق در این مقام هلاکت یافته اند چنانچه
 حضرت سر رسول صلی الله علیه و آله تنبیه بر این مطلب فرموده ^{اند}
 اینجا که فرموده اند کل مولود یولد علی الفطرة و ابواه یهودانه
 و ی نصرانه و ی مجسان یعنی هر مولودی متولد می شود بر فطرت
 قبول دین حق و کلمه توحید و پدر و مادر او یهودی میکنند
 او را و نصران میکنند او را و مجوسی میکنند او را و ظاهر ^{مادر}
 از پدر و مادر در این مقام پدر و مادر تربیت است نه پدر و ^{مادر}
 عقل و نفس و جسم و جسد زیرا که پدر و مادر برای کل خلوق
 چهار راست پدر و مادر عقل که محمد صلی الله علیه و آله است صلوات الله
 سلامه علیهما و پدر و مادر نفس که آن ابو الدی و ابو المشر ^{است}
 نعمه الله علیهما و پدر و مادر جسم و جسد که آن آدم و حوا ^{است}
 علیهما السلام و پدر و مادر تربیت و این عادات و رسوم و ^{اخلاق}
 و احوان و آداب و عقایدی است که مخصوص باین فاشی و نما کرده
 و تربیت شده است و همه قوال و افعال و حرکات و سکانات او
 بران سوال از او صادر می شود و پس از آنجا نسنه و بسیار
 غیر صغیر و فانیست دیده است قلمی عادات در وقت طلب حق
 کلامی و غیره متوجه و طالب صیغیت از آنجا نکیه و اعتماد ^{ستند}
 باشند بلکه خود را از جمیع انفا غریبی و غریبی سازد که اعتما

داشتن با آنجا طالب را از حق محجوب می سازد بجز آنکه قلب او
 مشغول به امور دنیای فانیه ملعون نباشد ششم آنکه قلب خود را
 از اشغال بزهارف و بیویه فارغ و آسوده داشته باشد که با وجود
 تعلق خاطر بمشغول گزیده دنیوی که هر ساعتی سادت خاطرش خود را ^{نیک}
 شیطان باشد و هر لحظه آرزوهای نفسانیته قوت نمیزد و در آن
 او را بجای کشاند با چنین حال بسیار مشکل است که مشخص بحق توان
 رسید یا مطلب حق را تواند فهمید چنانچه معصوم علیه السلام
 بر آن تفسیر فرموده است انما کفر موره است ان حدیثنا
مقصود که تخیله ملات مغرب و کابنی مومل و کاهو من صحتی و قبل
و من تخیله قال ۴ سخن و فی روایتی من شتتا و فی روایتی او مدینه
مصیته و هی القلب المجمع هضم آنکه مغرب در آن این نفسانیته
و صفات در حظوظ دنیا میده نشده باشد و آوره بزهارف این صفت
فانی و آسوده از مشغولات و عصبان نشأت اخوت باشد
که همین استخفاص بزحیمان دل موره اند که کلمات حقه در گوش دل
ایشان اثری نمیشد و یا بخوردن کلایل و براهین بنظر ایشان اثری ^{ند}
عیانچه گفته اند نادر در چشم نبرد راه بدو ^{است} عاصی شیوه در آن بلا کوش ^{شده}
مقدمه ^{است} در میان اصول مهالک و عیاطی نوع انسان است
نمایان است بدانکه اصول موات ^{است} هلاک انسان در امور دنیوی ^{است} موره
گزاره بود مع اول الی یومنا هذا که زمان و جعته حسینی است ^{ظهور} بعد از آن

نقطه بیان

نقطه میان هر که بخطر هلاکت دینی افتاده است لابد بجهت ^{خطا} کردن
 در یکی از این سه مورد بوده است یا در دو تنای آن آنها یا در هر ^{سه}
 مورد اول مناخنی حجت نعمان و حامل امر الهی است در زمان ^{آن}
 چنان انبیاء و مرسل و چنان اوصیا و نواب خاصه ایشان و بمبارت ^{یک}
 چنان امرایش ظهور شمس حقیقت و چنان مرایای عزیزک و بمبارت
 تا آنکه چنان نقطه ظهور و چنان نزول حق او و چنان شهدای ^{مقصود}
 از قبل او که در آن زمان مراد خداوند بتوسط او باید بخلق برسد
 مثل موسی و عیسی و محمد و ذات حروف سبع علیهم السلام که امرایش
 ظهور شمس حقیقت و نور شهبهت بودند و هر یک در مقام خود
 نقطه بودند چنانچه میگویم نقطه ایشان و نقطه موقان و نقطه ^{انجیل}
 و نقطه توبیه و چنان اوصیا و مرایای ایشان مثل یوشع ابن نون
 که وصی حضرت موسی ع بود و مثل سمون الصفا که وصی حضرت
عیسی علیه السلام بود و مثل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که
 وصی محمد صوابات الله علیه بود و مثل حضرت ازل علیه السلام
 که وصی عزرائیل و ابتر حضرت اهل قبل ایشان است که اگر کسی
 بتقصیر و از روی هوا و نفس در معرفت یکی از آنها خطا کند و اگر
 در معرفت یکی از نواب درجه حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد
 هلاکت است و آنها عثمان ابن سعید و محمد ابن عثمان و حسین ابن
 روح و علی ابن محمد الشیرازی است که در حقیقت صفرائی از حضرت ^{مدت}

هفتاد سال بنویسند بیاید کردند و مرجع و ملازم هر چه صحفه اشقی
 بودند در او امر الهی و مشق و ناکت حکم و سینه مشرفه از ناحیه مقدسه
 چنانچه حضرت رب اعلی جل شانزه در آن رساله که متکفل میان آنفا
 شده اند بجمیع این مراحل تصحیح فرموده اند و فرموده اند و من
 لم یقرهم و هداهم کان کافرا بعضی الحجه ۴ و هم چنین هالک است
 ان کسیکه تصدیق کند مدعی کاذب را مثل کسانی که در زمان موسی
 عبارت فرمود و یا ستایشی گویند یا در زمان محمد
 تصدیق مسیلمه کذاب کردند و در زمان امیر المؤمنین ۴ بیعت
 با بوالد و اهل علیه المنه کردند و یا در زمان نواب اربعه تصدیق
 و مدعیان کاذب کردند و انما جامعین هستند که در زمان نواب
 حضرت صاحب الزمان ۴ دعوی بنیاید ان حضرت را بکذب و افتراء
 و مردم را بفضلات انداختند تا آنکه توفیق بر احد انضام رسد
 و حضرت رب اعلی جل شانزه در رساله اسامی هولیت را ذکر فرموده اند
 و عذاب و نقمت الهی را در حق ایشان ثابت فرموده اند انما کفر فرموده
 و قتل فرمایند آیاتهم علی الله و علی اولیائه بعضی ایشاه الناس با
 علی مقامهم بنسبتهم الی الامام بقیة الله روحی فداء و اولم الحسن
 الشریحی ثم محمد التبرک ثم هلال الکرم ثم محمد البلالی ثم حسین
 الخلاجی ثم محمد السلفانی عظیم الله عما استحقوا فی کتاب الله و لقد
 خرج التوفیق لایوب النضویة و اللعن من نصیحة الله علی القریب الی استحقی کلاما

جل شانزه

جل ذکره و مثل کسانی که در زمان نقطه بیان متابعت قول
المنافقین لیکم ایتم و سایر علمای فبدین مؤده انکار حضرت رب
 کردند و یاد در زمان حجت حضرت ازل علیه السلام بدعوی بطل
مدعی مقام حسین شدند مثل حاجی ملا هاشم کاشی وحسین
ویامدعی مقام من یظهر شدند مثل ابو الشریح میون اسد الله
و مثل حاجی میون موسی قی ویانکند ب افترا مدعی هر دو مقام
مثل سید اعمی وحاجی ملا هاشم ومیون حسین که ابتدا دعوی
رحبت حسینی کردند و بعد دعوی من یظهری کردند و خود را از جمع
مواند و عواند عرضه امکان و عالم اکوان بری و عمری موردند
بلکه مستوجب عذاب ابدی شدند بوجوب ایه کرمیران الله لا یسفر
ان شیرک به و یغفر مادون ذلت من سائر ابواب رحای مغفرت
و امر ش بر روی خوش سعد و دعوت بند و کردند انچه احدی از
اشقیای خلق اولین را خزین نگردند و هیچ شعریان ندیستند
سبحان الله مینه انفر که این خلق هیچ حکوند است که سست شعریان ند
که جمع روسیان نامدار خیر از سلاطین با اعتدال و حیران علماء و حکما
ذوالعز و الاعتبار کردن زمانهای پیش نویسه اند و اساسی ایمان
بلکن و طعن بر صفت روزگار مانده مثل خورد و شدند ارو فرعون
و هانان و تغاب و انوح صل و ابو سفیان و ابو الد واض و ابو الشریح
و ابو حنیفه و سعد ایمان هر در این مورد بطل گفت اشکاره اند و خود را

امده می صبر او گرفتار کرده اند پس ای عاقلین عصر و زمان و ای
 مقهورین قهرمان نفس اعاده خوان چه شده است شمارا که از
 احوال سابقین از مژدین و حالکین خاطرین در این مورد هیچ
 عبرت نمیگیرید و چنین آن همه کلمات رتبه اعلی که در عنوان ارشاد و وصیت
 جلوی فرموده پوشیده آید و آیات احسن القصص را که اخبار از قنهای
 بعد از خود فرموده و امر عبادت نور و نفی از خطوات شیطان
 و صدق و تدبیر دارن از برای خداوند سبحان و نظیر کوساله سامون
 ساختن مردمان و ترویج و سرزدن کردن ایشان را برین اعتراف
 بان آیات نسبا انکاشته آید و هم چنین نصیحتات و ^{تخصیصات}
 آن حضرت را و سفارشات منیع و تاکیدات آئیده او را در حق ^{حضرت}
 اذی علیه السلام از دست گذاشته و از نظر انداخته آید و مشیوات ^{مرتضی}
 و مقامات شهنشاه و ظهورات مبتدع عمر که از حضرت اذی علیه السلام
 دیده و شنیده آید هر را بطاق نسبان گذاشته آید که تفصیل ^{همه}
 انما الشاغل الله المحبوب در طی مطالع مذکور خواهد آمد انشاء الله
 اخبرنا شما از دین و حوائج بقصد حق نقطه بیان خارج شده و قول
 او را قول خداوند علی اعلی جل شانهدانستید چگونه است که امروز
 ایضا بقول او ندارید انیت در توفیق ملاحسین جز اسانی امر
 فرموده است هکلی اهل بیان را بملت جستی بد بول ولایت مرآت
 از لایم ایما که فرموده است و اسم سکر ایام مرآت المدل علی الله
 و کاتملوا

بلکه کان لورکن انکاشته اند و متصل شده اند با سبکه چون نقطه
 بر طبق دعوی خود آیه آورد میرزا حسینعلی هم ارعای من بظهوری
 میکند و بر طبق ارعای خود آیه آورد از آن جهت و بیشتر رجال آنکه
 فرق میان این دو دعوی و این دو حدیثی و این دو برهان از فرق
 ششصد شش ظهور و موجهای ظلمات سبک پیوسته و اعتدال و ارتفاع
 عرض اعلی و انحطاط و انحفاظ تحت الثری و نور و صیالی نقطه
 علم و حکمت و کوری و عمای نقطه جهل و شقوت زیاده تر است

خوبی که جوهر شقوت کجا عقل کجا مهرن جهالت کجا
 اهرن است آنکه شدی بر کجا چون کجا جوهر حکمت کجا

سبحان الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم جنانیجیه سماوی مقبول است
 هم قلم شیوند و اراضی قابلینات بنامها الواح گردید و انجوسبعه
 مسوده مداد و جمله موجودات علویه و سفلیه و مجریه و مادیه و
 و ملکوتیه و استخار عبیر و میده کاتب و خواهنش که جوهر فری میان
 این دو دعوی بود و حدیثی و این دو برهان را نوسیدند نقد

قبل از این معنی حرف منها و در این مقام بد کرد و وجه از فرق
 گفتاری نماید یکی آنکه نقطه میان جل شانه با تصدیق بلکه تحقیق
 نسبت نقطه حرفان بلکه عظیم و تکویم و تجدید او علی ارضه العالیه بلکه
 نظام و تکویم او حکمای او بلکه تنظیم و تکویم او از مشاهده آهو و صید او
 و این ظهور کرد در این نام بابت و در آنها در مرتبه الوهیت

و با الهی بودن

و یا ای کورن بلسان نظرت استیان بآیات بدیهه فرمود بر طریقی
 بدیعی که مسبوت بدهن احدی نبود و مضامین آنها هر یک
 مراتب توحید ذات و صفات و اعمال و عبارات و تلویح ^{است}
 مسائل قضا و قدر و تنبیه بر صمد و احد یعنی آدم ابوالبشر بلکه
 بر صمد و معارف جمله اشیاء و توضیح بر حل مشکلات مسئله بدیعی
 و تبیین معانی مقصوده از بعضی از بطون قرآن و همه آنها بدون فکر
 و سکون قلم بمنصه ظهور نماید و سابق بر زمان دعوی در حجه
 تجارت تجارت اشتغال داشته و بحال امانت و دیانت و شرف
 و حیاء و صدق در رفتار و در سستی رفتار معروف بوده و بجز آنکه
 چند روزی در سفری که بعنوان زیارت نشر ^{انفیس} ^{عربی} می فرمود
 کردی و معانی در مجلسی افاده فرمود حاجی سید کاظم رشتی حاضر
 می شدند احدی نگفتند که آن حضرت در پیش فقهی یا حکم یا عارف
 یا ادیبی تعلیمی گرفته باشند بخلاف مدعی که با سواد عرب و مقامیت
 او در علوم اریتره مثل نجوم و صرف و معانی میان و بعد از مداومت
 و مواظبت در تلو او متآیات بدیهه خیر آیات حضرت و با اعلی و جبر
 آیات حضرت قدوس و غیر آیات حضرت از ان علیه السلام در حد
 نسبت سوال نمود که دوست و دشمن این صفت را قبول دارند بلکه مرد را
 آوازه دادند و نوشتند که بحیث است این صفتی نوشته از مضامین
 آیتان شکرده است که هر چند روز که بنشیند ان کاغذهای آیتان آیتان

جمع و تک یا امری کردند که من بکار شطه برده و شستم با خود نشاء
 در اندرون طشت و طلبدند و در میان طشت و شستند
 و هو میگردند و قریب باین مضمون خود مدعی در مقام اثبات
 ریافت شور خود از برای حقیرند که ساختن که از این تفصیلاً
 چنین مفهوم و معلوم می شود که مدعی بر این مدت مدیده غالباً
 در مشق آیه سازی بوده است بعد از حصول ملکه آیه کوثر بدعوی
 با طله برخواست و صدا بلند کرد و تکذیب نقطه سیان و تکفیرو صی
 که حجت زمان است نموده و در حدیث اذیت و قتل او برآمده و
 افتراهای زیاده از مواضع و جموعات خود باو بسته و جمله
 اش را سبزه خود را حجت زمان که حضرت از علی علیه السلام است
 و خلق روی زمین همه را مورند با طاعت او شورانند تا آنکه آمدند
 و در برابر طلعت اهل بیت خدا بی کلیات تالیق گفتند و با این احوال
 دعوی من بظهور کرده و بر طبق دعوی خود کلمات چند آورده که
 مضمون اصنافه اقتباس شده از مضامین آیات حضرت رب اعلی
 جل شانہ و برخی از اصناف مضمونهای مقید به از آیات حضرت قدر
 و حضرت از علی علیه السلام است با صنفه بعضی مضامین مؤلفه که
 که از معانی و حالات اهل بیوت است آورده که در نظر خواهم پسندید
 تمام برابر و بعضی دیگر در مقام اظهار تسلیم و رضا بقضای الهی مثل
 آنکه خطاب مخالف خود میکند و می گوید که ای کاش که مضمون از برای حقیر
 آگاه

و همیاست که هر صاحب فراست نظری را حوالا و بحار مشاهده میکند
 که تمام این دعاوی بجز کف و جزاوت چیز دیگری نیست و اگر استقامت
 خون الوده را بعنوان شکایت و اظهار مظلومیت خود بویکایات
 بجهت خود فرستاد و در توقیع امة الله استغاثه می کرد اینجالت چه
 چه مناسبت با احوال اهل تسلیم و رضا دارد که شکایت انکس را
 که لغت قائلی بر او بسته هر بلاد عرب و عجم منتشر نماید بعد
 آنکه این او اهل است او را با معنی العایه رسانیده باشد الله اکبر
 خدیجه و مکر تابان حد قتل انسان ما الکفره یکی نیست که بیان
 بی ایمان بگوید بگوید کفرم کرد در زمانه کسی نباشد که بفرستد ایمان
 بر خوردن این وجه بدلیسات نشود و حال آنکه هست عیانچه
 در اینها می بیند گفته اند

خوردن بیباید در عالمی واقفند از کار و بار هر کس
 کفرم که در میان خلوق اعدی که بر خوردن اینگونه بدلیسات شود
 نباشد آخر خوف و اندیشه از خداوند مهتر کجا افتد همانا که
 قرآن خواننده و اگر هم خواننده فراغوش کرده که خداوند سبحان
 شانه فرموده است اَفَاَمِنَ الَّذِي مَكَرَ السَّيِّئَاتِ اَنْ يَحْسَبَ اللهُ
اَكْفَرًا مِنْ اُولٰئِكَ الْعَادَاتِ و بعضی دیگر آیات
 معتبری کذات که در نظر حاضر خلوق پسندیده و تا میفرماید
 اهلها از عظم و عیار کی از شدت اینست اعدای و از غنا و اوری

و تنهایی و تنگی در امر همیشه و امثال این مضامین و همه کس را
 که شکایت کردند او را این مراحل مثل شکایت کردند او از جور و ظلم
 اخوان کند و خلاف واقع است زیرا که در پیش هم مسلم است
 که هم اخوان بنیر از حضرت ازل علیه السلام که بعد از ظهور دعای
 باطله از او خویش را از او منقطع کردند و در گوشه باد و عیار بد
 حاجی سید محمد بجالت تنهایی و بی کسی و بی او ضاعی جز بدیدند
 و بموجب نوشته جناب معظم الیه مدتها مکنه و با ملاکن ران میکردند
 و سایر اخوان او همیشه با او موافق بوده اند بلکه همه مقام اصلا
 و عبودیت او لحظه خود را معاف و آسوده نمی کنند اشته اند و دوست
 و خوشگنده ران او از حیث ماکول و مشروب و اسباب الدار و اسباب
 تجمل در میان مردم ضرب المثل است و جمعیت بقعه و صوره در هر جا که
 هستند مسلم هر کس است از شخص معتبری مسموع شد که در مقام
 محاسبه نامق پاشا با حیرت موسی و عطالیه دیوانی هند پیرا
 از او کار بجای رسیده که نامق پاشا در صدد برآمد که معلوم کند که
 معین موسی چه قدر بول باورند بجهت مدعی فرستاده است چون
 رجوع بد فتنه نویسنده می کردند معلوم شد که در مدت چهار سال
 هیچده هزار لیره بوسیله نسبته می دولتی فرستاده است بخوان
 آنچه همراهی اصحاب و مصروف کامله روانه داشته است و اینها
 علاوه بر قلبا حقای طلاق است که از ترکه مرحوم حاجی میرزا صادق

Namig Pascha

اخذ کرده و همراه برده بوردند و بتقریر مرحوم حاج میرزا احمد ^{مفتی}
 اعلی الله مقامه در آمدند بیرون و آورده و معزز و خسته و صرف
 سیکرده اند و از نفع دیگر مسموع شد که یکی از جبهه های خواهر
 مرحوم حاج میرزا هادی نصیب میرزا حسینعلی شد و علاوه
 بر اینها ماضی شخصیت تو همان هم شهرت دولتی داشته اگر چه مسموع
 شد که در این اوقات قطع شده و با مزرعه عظیمه در آن صفت
 اخبار کرده است و جمعی از کار دانان تبعه و فراده خود را بکار
 در امت کاشته است و وجودی که از حقوق الله از اطراف بلاد
 می آورند جای خود دارد و چنانچه احدی می یاستور از نزدیکان
 در کاشی که ایشان این همه پول از کجا می آورند و خرج میکنند
 بعضی جواب می گویند که عمل کجاست بدست دارند و با حق دیگر که
 در حماقت ببردند کمال رسیده می گویند که ایشان بقدرت ^{مستطیله}
 خود لیره را ایجاد میکنند و خرج میکنند و آن بیچاره جنرال ^{صفتی}
 ندارد که میرزا موسی صیدیه هزار لیره در مدت چهار سال ^{سقط}
 بویسته دولتی فرستاده است و الا چگونه می توانست ^{بلاد}
 هر سال و عجمه دهند و سند سفر اجمعه تبلیغ فرستند ^{با اجمعه}
 کلان کرده ای سند و برهان از برای صدق دعوی خود او بوده
 و در نظر جهال خلق این الله مگر دارد هر کلماتی روی است ^{نظر}
 اصل خبره و بصیرت که اهتمام زیاد در ملاحظه مجمع و قافیه آن شده ^{است}

که در صورت ظاهر عام فریبی آنها از آیات دیگران زیاده تر است علاوه
 بر آنچه صانع کرده است در آنها در مدح و توصیف هر که بقصد برین
 امر او نماید و مدح و مذمت هر که منکر او شود ولی از لطیفه و روح
 صافی صبر الهیه که مشایخه لباط قدس حضرت اقدس صمدانیه
 مبری و صریح است آه آه جهلم و سطره و او بانی را که با شایسته ^{تخصیص}
 زشت و زیبای این مقامات است ای بیچارگان جاهل و ای نژاد
 غافل چه شده است شمار که علماء را کن استند امیه و جهال و او با ^{شمار}
 مقتدای خود گرفته اند اگر ساقط شدند علماء و مجتهدای بیان از نظر
 و سایر خلق زمان از تلویحات و توضیحات کلمات مدعی است هیچ
 اعتباری بمکلمات او نیست زیرا که پیش از آنکه برهان برسد ^{نوعی}
 او اقامه شود قول او مثل قول دیگران است و بسند عقلی نمی شود
 و حال آنکه بغزاست الشایسته همه کس را معلوم است که هر که حیال
 چنین ریاستی در ضمن چنین دعوی بزرگی داشته باشد ^{بالسنة}
 باید دفع کند از سر راه ادعای خود اثر وجود هر که حکام من اعمی
 در حق او می رود لهذا مدعی ب ایمان سعی و اهتمام در ساقط
 کردن شهادت بیان را ناقصی الغایه رسانیده تا اگر در وقت ^{اظها}
 دعوی یکی از آنها بر خورد از نظر ان و فساد دعوی او شود
 فاطها رکنه کنی اعتباری او نداشته باشد و باین جهت هیچ ^{مبارک}
 بر ملا در عجب و عجب نیست که سفیری و منافی از مدعی برفته باشد

و در ضمن تبلیغ مذمت زیارات بکارنده پیش اهل آن آبادی
 نکرده باشد سبحان الله است جناب اعراض احمد حاجی سید محمد
 علیه السلام که از اعظم شهدای میان است و جناب حاجی سید
 که بنصر حضرت اعلی از جمله نجباء زمان و معتقد مؤمن نزدیک
 و هم چنین در نظر مبارک محبت زمان حضرت اعلی علیه السلام
 ولی در پیش مدعی کمال مبنی و استند و مدعی در اوقاتیکه
 در ارض با بود از نیت و اهانت از جناب را بقدر نیت با
 الغایه میرسانند حتی آنکه از نیت صمیم شد که روزی صحبت از معا
 شهدا شد مدعی گفت شهید چه کسی است حاجی سید جوادی
 شهید بود و امروز اگر بخوانم حکم میگویم که کردن او را بدین خوبی
 بزنند و است جناب آقای امیر زاهد هاری عزری سلمه الله و جناب
 قهر سلمه الله و جناب متولی با شی سلمه الله که هر از معتقدین
 نظر بیان و نزد اهل زمان خود هستند و هر مثل حضرت اعلی
 دارند و قاطع اند بر اینکه کلمات این مدعی کلمات بی روحی است که
 در نظر جهالی جلوه آیه باضاراره و ادعی کوشش میدهد و اعتنا
 و نقد و معرفت باها مثل خور را سیر میکند و دلیل میکند و حال
 آنکه در نظر اجتماعات از اهل نبوت و بصیرت هیچ شایسته از
 نصایب نیست و بجز ضاعت الحق هیچ مقصودی و غرضی ندارند
 قاصد و اولی الاضمار دوم از هوان و هلاک معاد است

الهی شناختن مراد کلام خداوند است که طبعان محبت خود در میان
 ظاهر می فرماید و در این مورد نیز خلق بی تمام از راه حق اقتدار
 و هذا کت رسیده اند زیرا که لطیفه مراد الهی باین چیز نیست
 که همان حق مراد و مراد حق است و ما سوای آن هر چه هست از
 اقوال و اعمال هر باطل است زیرا که فرموده اند و ما بعد الحق
 الا الضلال و بر اولی که لایب محقق و پوشیده نیست که افترا و
 امت محمد صلی الله علیه و آله لطیف است و مسم فرقه جبارین کلام آن
 حضرت است اینجا که فرموده است سقوط امتی علی ثلاثه و سنین
 فرقه فرقه تاجیه و الباقی فی النار و هم چنین افترا و اهل از حق
 بعد از ظهور نقطه بیان بد و است و دو فرقه جبارین حضرت
 اعلی در کلام مجوز نظام خود فرموده اند و کافی بکم علی من فی الارض
 فترید علی امتی و ما بین فرقه و ان من هو کذا الا هم فرقه من النا
 العالمین و الصائین بالصالحین و من هیزه لک اولک هم لا یصدون
 همه در این مورد است که خواججه علیه الرحمه نیز با این اشاره کرده است
 جنگ هفتاد و دو ملت همه را اندر چون ندیدند حقیقت را افشا
 بیای با اهلان می جز و ای غافلان محمد چه شده است شمارا
 که هیچ عبرت از احوال کنه مشکات نمیکردند که چه قدر از خلوت
 در این مورد از حق مغفوت شده اند و صلوات صلات افتاده
 اند که کوشش مان چه میکنیم و حق من در ضمیر کو هر مردم بیست از که
 از کجا

از کجا میگوید و از برای چه بر احوال و عاقبت کار تو میگوید و با
 اصرار و ابرام در طاعت ابرساند و هدایت تو میجویم ^{که شهید الله}
 و کفی بالله شهیدا اگر بجز محبت تو از ورطه هلاک ^{بپوشید دیدم}
 که رضای حق بر آن است مقصود تو منظور ^{ملاعات}
 هواها نفسانیه از ثروت و شوکت و جمیع دریاست و عزت ^{ظاهری}
 و پیشرفت هر در طرف مدعی است و امر و زور طرف اهل حق
 بجز ضعف و پراکندگی و پرنشانی و سخاوت و ملاحت و خوف ^{ازت}
 در نظر ظاهر چیزی پیدا نیست و با وجود این مراحل با این عریضه
 استقامت در ابطال دعوی مدعی از جهت آن است که چیزها
 میدانم که دیگران میدانند و تفصیل این مشاهده میکنم که مشهور
 دیگر آنست که شوکر صوابی و مخالف اتفاق دارند بر اینکه علماء ^{صبر}
 علوم مخصوص از کلام ملک علام و انبیاء اولیای او میتوانند ^{سید}
 حاصل کرده عالی با استقامت در فهم و حسن نظرات در اعتساب
 داشتن مطالب دینی در پیش اهل عصر خود مسلم باشند انجیا
 عزیز هر الطیفه الصیه که بجهت ادراک و تمیز حیر و مشرف و ^{صبر}
 رینا و آخرت تو در حق بودی کفارده است و در قبول انجیا و سفر
 خود را که سبوی ترویزیست بیک و تمیز او مفوض داشته است ^{عنوان}
 عصمت اهل جاہلیت و شیعت ستم و جهلم و فسطه خیزند ^{عشق}
 گناشته و فاسدین کرده و غفلت نیستی که بر خود چیره کرده ^{کن}

بودند که بر آیه مبارکه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین و جوب اطاعت و پیروی اهل عصمت است که حصد
رسول صلی الله علیه و آله در مواریثه با سایه مبارکه هربیت نصرت
و برجیت قول هربیت تخصیص فرموده اند هر که دست از و کلاه
و اطاعت و پیروی ایشان بلکه تغظیم و تکریم و تقظیم ایشان برنج
چه جای ایکرم کند ایشان را بابر ایشان جور و ستمی روا
یا بکشد ایشان را یا عین کنند سجاست الله امام حسین عمر
ی کشند باسم اینکه او خارجی است و هو سوی این جبر علیها السلام
هفت سال بجس هماند ازند که مفسد فی الارض و مصلحت امت
در جس و امت و قتل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را سوا
بر وزار مبارک ن میکنند و مردم نکین میکنند اگر شخص منصف
مستبصر از روی بصیرت نظر کنند موفق ی شود با اینکه همه این ظلمها
و فسادها بجهت تقصیری بود که خلق شودند در نهم مرا خدا در
خدا از حق اهل بیت عصمت و فروست کردن خفیشان و زمان
و ریاست طلبان دوران در استباه کاری و اینکه روی مردم
از اولیای حق بگردانند و سوی خود نمایند چرا قوای معزوری
ست و جاهل هو پرست چرا ملفت می شوی که بر چیز مانی
واقع شده و در چیز ما برای بندگی افتاده بعد از آنکه نقصه
میان خیزانده باشد که بعد از من خلق میدوید و دو فرقه

خواهند شد و در میان هر یک فزونی نماند و تتمه هالکت اند
وریده باشند باقی که آن حضرت در حالت خود در موارد ^{عدیده}
خلق را باطلعت حضرت زین علیه السلام احوالی موکده بنا کند
اکنده فرموده باشد و مدت چهار ماه تمام همه اهل بیان
قلاده عبودیت آن حضرت را بگردن آفنده باشند حتی آنوی بزرگ
انسان که امروز مدعی عقائد منیظری است و در نوشته ^ش
عدیده خود اظهار عبودیت خود را با قبح الغایه رسانیده باشد
و بسیاری از آنها الان در دست بسیاری از اهل بیان موجود
و معروف است که بعضی از آنها در این مختصر مذکور خواهد شد
است و الله تعالی و دیده باشند باقی که آن حضرت از اهل ^{الاسلام}
با وجود اقی بودن و از همه علوم و فنون از روی عظمت آیات نور ^ش
باهره الهیه نازل می فرموده باشند از قبیل کتاب علین و کتاب نور
و کتاب واحد و کتاب مستقیظ و کتاب زیارات و صحیفهای ^{عدیده}
مشتمله بر دعوات و اجوبه سؤالات بر فنی که فوق طاقت بشری ^{شد}
و باقی بودن تصرفات زیاده را حکام بیان می فرموده باشند
و ایشان دیده باشند باقی که همی از مدعیان باطل صدابعدا و
باطلم بنده گردند ولی بخت آنها مساعدت نکند و بزودی بطلان
و فنا در انبیا ظاهر شد مثل سیدنا امی و حسین میلاد و ^{حج}
ملاهاشم کاشی و حاجی معینا موسوی و ابوالشیراز و امثال ایشان
سیدان همه

بعد از هر این قایح که دیده باشند به باشی چگونه بگفته جا ^{مست} ^{مست}
 نور پشت بخت زمان کرده طوف سبک مدعی باطل را بگردان
 انگنده و هیچ ملتفت نمی شوی که چه کرده خداوند علی اعلی ^{شایه} جل
 فضل کرد در حق تو که ترا هدایت فرمود بدین بیان ^{مست} ^{مست}
 نعمت او را شکر بگو و شکر از برای او و عائله ^{مست} ^{مست} و نعمت او را
 بکفران ^{مست} ^{مست} بخورد نفقت نمودی و مقام خود را هزار مرتبه ^{مست} ^{مست}
 فرزان ^{مست} ^{مست} بزرگ و ملتفت نیستی سبحان الله ^{مست} ^{مست}
 این جماعت چه علم بچهره دلیل و کدام برهان در ^{مست} ^{مست}
 داده اند و در چنین امر واضح البطلان ^{مست} ^{مست} با این مرتبه استقامت
 کرده اند از بعضی از آنها چنین ^{مست} ^{مست} صریح شد که می گفتند ^{مست} ^{مست}
 ما این است که حضرت از آن ^{مست} ^{مست} در مقام بر مقام ^{مست} ^{مست}
 و رسالت کنی بر حق او نشان ^{مست} ^{مست} ابراهیم کرده و حضرت ایشان
 اعیان ^{مست} ^{مست} کنند که من ششم معلوم است که در هر زمان که شمس ^{مست} ^{مست}
 می شود نشان و مقامی از برای عزت ^{مست} ^{مست} عطا کند و عطا ^{مست} ^{مست}
 از میان ^{مست} ^{مست} و جهت ^{مست} ^{مست} بیکو آنکه از آن ^{مست} ^{مست} ایشان ^{مست} ^{مست}
 اظهار کرده اند و حضرت از آن ^{مست} ^{مست} علیه السلام ایشان را در ^{مست} ^{مست}
 تمام ^{مست} ^{مست} که در آن ^{مست} ^{مست} حاضر بودند از اهل بیان ^{مست} ^{مست}
 ایشان ^{مست} ^{مست} کردند و کسی بطرف حضرت از آن ^{مست} ^{مست} باقی نماند ^{مست} ^{مست}
 و عجب ^{مست} ^{مست} و عجب ^{مست} ^{مست} که آن ^{مست} ^{مست} در ^{مست} ^{مست} با آمد

شده

و در ظاهر انکار امر ایشان را نمود و بسزای خود رسید و دیگر کسی
 حضرت ازل ۴ باقی نمانده فکر قبلی و کثرت و جمعیت همه در طرف
 ایشان است و دیگر آنکه از آن روزی که میان ایشان و حضرت ازل
 خلاف ظاهر شده و از هم جدا شده اند روز بروز اسباب
 واقفان ایشان بیشتر و شود چیه از کثرت مرده و قصد
 وجه از کثرت مال و حشمت و جلال و همه روزه سفیر
 بجهت تبلیغ با طرف عالم صیقل ستند و از طرف حضرت ازل
 بجز سکوت هیچ اثری ظاهر نیست و اینها همه دلیل است بر
 حقیقت دعوی ایشان نکارنده میگوید که این وجوه تلبسه
 مذکور و جوهری است که اکثر خواص و عوام آنها میگویند
 و در بعضی موارد خود از بعضی اجتماع شنیده ام علاوه بر
 توسط نقاشات از نقاش مسجوع شده و الحق این وجوهی
 که در پیش اهل خود ساز او را فرافوشی است و در نظر ارباب
 و قزاق است جواب از آنها خواصی است لیکن از باب اینکه
 مبارک است و تکامل در جواب آنها موجب خیالی در نظر بعضی
 از جمعی است و جمله اشاره براه ضار هر یک فیما بین
 آنها جز اول که ایشان دعوی عن نظمی میکنند و میگویند
 که من مشتم و موات وقت طلوع شمس و منی ندارد و ضار این سخن
 علاوه بر آنکه نظیر سخن اجتماعه قطعیان است در مقابل دعوی

سبطیان و راستان را که می گفتند فرعون با کمال استقلال
 و استقلال دعوی خدا می کند و آنرا بکم الاعلیٰ میگوید و
 دعوی نبوت میکند و میگوید که من رسولم از جانب پروردگار
 در جایی که مری است غمد بوی و بجز نیک نفسی که هارون باشد
 کسی با او نیست ما بگویم خدای با آن عظمت و جلال را بکنند ایم
 و اطاعت چنین بینوا کنیم بجهاتی چند فاسد است جهت اولی
 آنکه لفظ صرأت لفظی است که هم بر فطره اخلاق می شود و هم بر
 حروف می و برای شمس حضرتت چنانچه حضرت در کجیل شان
 در بسیاری از فقرات مناجات خود عرض میکند و جعلتی
 لغت چنانچه لفظ ذات الله گاهی بر فطره اخلاق می شود
 و گاهی بر برای او همانا ندیده باشند این جماعت توفیق مباحث
 حضرت رب اعلیٰ را که برای ذات حروف سبع صادر فرموده و در
 آن توفیق امری است که در باب تمسک جستن محبت و حید فرموده
 ایما که من مؤمنه فله تمسک بحبیته فانکم انتم به لتبینوا لا اله الا الله
 وان علیا مثل لیل نفسی الله وان مما فی السیاق دین الله وان اسم
 الله الوجود ذات الله و آن که عدد الفهرس این چهار ظاهر الفاظ
 در اطلاقات کربن و مراد تکلم را در اطلاق بدانسته باین
 است که در جستن نشان می خورنی است و حقیقت ناسیه آنکه شمس
 حضرتت که فطره خود و وضع مقام عوالم غیب و شهود است یکی نیست

ان اوله اول الی اخره که از ظهور بیکه شده و پیش و ظاهر در اعدا
 ظهور عنیا و نیست او است که بعثت کل رسل میکند و او است
 منزل کل کتب او است عدوت ذوات و محقق حقایق و ^{مکون}
 کیونان و او است که علم او محیط است هر چه در کینون ^{مخلوقات}
 هست چیزی از مراتب نفس و چه مدارج کمال هر نفسی چیزی است
 مدعی کل و مخالف همه ^{آه} میلم من خلق وهو اللطیف الخیر و هر چه
 هست ماعدای او اندر ^{اعلی} الی الذرره این هر یک در حد خود
 چون مراتب حاکمه از شئون همان شمس اند و اگر چه با اختلاف
 زیاده بل در آنها حکایت نمایند زیرا که هم چنانکه انبیا و اولیا
 از نوع حکایت دارند چهار و بیات و حیوان نیز از او حکایت می کنند
 و حکایات هر یک بقدر تفاوت مراتب آنها در نقص و کمال
 و در قرب و بعد از اعتدال و بقدر تفاوت آنها در صفا و
 کدرت و در تولد و صورت و در الوان و اشکال و امثال آنها
 مختلف و متفاوت است و چون زمان غروب او غروب است ^{مستور}
 نقل میکند تمام عوالم غیب و مشهور و اختیار میکند از جمیع ^{جهان}
 عالمات و خود بر آن که از همه موجودات با اعتدال نزولت ^{شده}
 و صفات او از همه بیشتر و تقدس و تنزه و پاکیزگی او از آفات ^{معی}
 امکانی و مخطوطه بیشتر از همه کسی زیادت و تحمل و صبر و حلم
 و تسلیم و رضا و عهد و وفاداری و انقطاع او از همه کسی بیشتر

و ارتفاع

و ارتقاء مقام و امتناع شئونات مستغنا و فوت حالت بسزیا
 تا آنکه شاهیت آن باشد که نصیب او را بخود دهد و او را مرآت
 خود شمارد و لوح فوایدش ازین دل و کلامین الی مورد نظر التفات
 و عنایت او باشد بحریکه در وقت تجلیات انوار قدسیه الهیه ^{فکین}
 و ممکن حکایت جمع شئون است که از آن شمس ^{محل} شود از برای او ^{باشد}
 و الا مرآت منسوبه بار نخواهد بود و تقطیل در فیض کلام ^{هد} خوا
 آمد لهذا در توقیعات عدیده که در موارد کثیره حضرت رب ^{اعلی}
 جل شانّه صادر فرموده اند امر کرده اند اهل بیان را که هر چه ^{هند} عجزا
 از مرآت او سؤال نمایند و فرموده اند ای اهل بیان این است که
 صفات میدهد خداوند شمار او وجود مبارک او از هر طره هلاکت
 و نصرت دین شما وجود مبارک او است و او نهیزه من است
 در بیان و شجره ظهور من است در میان و تمام این توقیعات
 در مطالع صدق خواهد آمد انشاء الله تعالی و چون بعضی از
 صفات و حالات و مقامات مرآت دانسته شد پس میگوئیم که
 تمام این صفات و شئونات و مقامات اعتبارش در مرآت از
 برای آن است که خلق را بآن آرای که از جانب شمس باو القا می شود
 و بظن او را ظهورش افاضه می شود بزیبیت کند که قابل حضور کلام
 الحضور متبصره الله تواند شد که او را بیاکی نظر خود بشناسند
 و بصورت و صورت امر او بقیو صفات غایب گردند پس ^{مستغنا}

ظ
بجو که

در دعوی من یظهری صاف باشد و آن حضرتش اورا شناخته
 کرده باشد بلکه اورا عیال سامری و بی ایمان مطلق گفته باشد
 ای مقصیان جاهل و ای معزیزان کایمقل انصاف در صدق و
 برینند که چه قدر بفرصت عیب و مزای و اختلال در سباط قدس
 پادشاه لایزال و ملکت مقدر متعالی جل شانز کلام می آید که بعد از
 بیست صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که ختم برهم نقطه عز قائم^{شد}
 و انزال مثل قرآن کتابی و بعضی مثل امیر المؤمنین و یار زه فرزندش
 اوصیای و انقضای مثل عدد سوزنی سنوات و بحمل انچه وارد
 آمد بر عهد و ال عهد از ان ذرات و مستقانی که بقی العجله از انضا
 استاده نمودیم مثل حضرت زکریا جل شانز صیوات فرماید
 بر مشونات مرتقمه و ظهورات مستغمر که هر کس دیده و فهمیده
 بعنوان قطع و براند که مثل چنین ظهورات هرگز از برای احد
 در سابقین نشده و بنوره و کتابهای زیاری بر او نازل فرماید
 و در بسیار از انضا امر کرده باشد او را بصبر و تحمل ناملاعات از
 ظلمها و از ستمها و شمشاق و ملاقاتها و حبسها و ظروفها و قتلها
 و خونریزها و وعده داده باشد او را مکره تا نیز که با آن کوه
 عالیا بر از عدله و دار بکنند بعد از آنکه بر از جور و ظلم شده
 نباشد تا آنکه با کفر او را بظلم هر چه تمامتر شهید کنند و اصحاب
 اولاد بر هر جا که باشد بقوای علمای بیدین بعضی را عمارت کنند

و چون با حیل و وطن کنند و جماعت کثیره از ایشانرا بقتل برسانند
 و بسیاری طبعهای زیاد تلف کنند و بسیاری را با سوار برند
 و بی جهت ناراضی و جمل بنویسند با الله من زکوهذا الکلمه مرآت
 و قائم مقام و وصی از برای خود اختیار کند که اگر چه بیک اسم
 اورا مژده گذارند ولی کارهای خودش بلکه کارهای خداوند
 علی اعلی را در بجهت انبیا و اولیا هم نمیکند الله اکبر آیا
 هیچ بعمل ندادن تجویز میکند چنین امر شنیعی بر پادشاه
 مقدم و عليك مقتدر حکیم سبحانه سبحان عما تحبب الظالمون
 و ینسب الله المشركون تسبیحا علیا فان هذ الشیء عجاب
 و انه لعیبه کلا و لا الالباب و حقه ثالثه انک سخن این جماعت
 که در وقت آمدن شمس قول مرآت از اعتبار و مطاعیت ^{فرمانند}
 مگر بچشم جدید از جانب شمس حقیقت مطلبی است مسلم و ^{مقبول}
 نه از باب عقول چه حای اولی که فتنه و لایزال مقامی که ظهور
 شمس حقیقت در واقع و نفس الامر معلوم و محقق باشد نه اینکه
 بجزو از عا کردن مدعی باطل مرآت از اعتبار و مطاعیت ببقید
 چنانچه سنو ان حین قبل از میرزا حسینعلی حاکم و بکر ^{ارعا}
 هر دو نظر بر نموده و باطل بودند عمل سیداعلی و امر الشریع
 و حای مرآت و حاج میرزا موسی و حسین میدانی و امثال
 ایشان و حضرت از اول علیه السلام هیچ اعتنا نکردند با استقلال

فرمودند

تمام باز بکار خود اشتغال داشته و در احکام الهیه تصرفاتی
 نماند بطلان و منسار هویک بر خلق معلوم شد فرقی که در میان
 این مدعی و سایر مدعیان هست این است که بخت این مسأله

کرد و اسباب پیشرفت امرش فراهم آمد و از آنچه در بیان
 در عین از جهات فساد قول اجتماعت تفصیل داریم معلوم و محقق
 شد

که هیچ برهانی از برای ابطال هر مدعی که حقیقت و بطلان
 معلوم و مشخص نباشد اقوی و اتمی از روی فرمودن حضرت ازل

نیست چوین از جانب حضرت ملک علام علی شانزده گانه
 از برای حکومت در این مرام است و اما وجوه ثانی که چون

ان طرف زیاد تر است پس حق با او است جواب از این سخن
 عامیانه این است که خداوند علیم خیر در موارد کثیره از قرآن

کثرت را هدایت و قلت را مدح فرموده است بل اکثر هم
 لا یقولون وان اکثرهم لا یفقهون و ایضا فرموده است و لقد

در شانجهنم کثیر من الجن و الاانس و فرموده است و لکن اکثر
 الناس لا یشکرون و فرموده است و اکثرهم الکافرین و

مدح قلت فرموده است و ما امن معراکاملیل و قلیل من
 الشکور و ائمه قتل هم علیهم السلام مطابق آیات فرمایند

مؤمنین بخت را قلیل شمرده اند اینجا که فرموده اند اناس کلیم
 فانه اکثرهم الا قلیل من المؤمنین و المؤمنین قلیل و المؤمنین قلیل

و فرموده اند

و فرموده اند المومنه اعز من المومن والمومنه اعز من الکبیر
 الا عمر و در مقام بیان شدت قند از الرمان فرموده اند حتی
 لا یبقی من شبعتنا الا ما لکل من العین و کالمخ فی الطعام لب
 ای جاهلان معز و و ای غافلان بی شعور آیا از خوردن نبات
 نمی کشید که بکنید میرزا آقا جان صابونی که اول من لمن مدعی است
 و بر نظر اهل بصیرت سایر اهل بیان و رجعت ابوالمشرک
 لطیفه مراد خداوند سبحان را حضرت از جناب حاجی سید محمد
 سید جواد و آقا میرزا هادی و زوی و آقا میرزا احمد از مقدس
 جناب میرزا محمد حسین ^{متولد بانی} و جناب مقبر علیهم السلام که جمعی از انفا
 از جمله معتبرین و مقبولین حضرت رب اعلی و اعلی شهید ^{مقصود}
 از جانب حضرت از راه طهارت و تقوی و غیر از نگارنده ^{تعمیر}
 اف بر نما و پودین و آیین شما هزار حیف که اصل بیان ممنوع اند
 مقاسد و مضایق و منال و منایج اعمال و افعال مدعی و بتوجه و روش
 او و اولاد و فرزندان و طواریها از آن بر می شد و خواهد شد انشاء ^{الله}
 بیون زمان رجعت اظهار است از جانب صاحب کار برسد از خط
 حق بر گوش معین می و او غافل مطلق بر اهل حق است خداوند علی
 اعلم علی شان رجعت صد و نسیب و چهار هزار سینه و اصناف از
 او صیقلی سینه از خلق را در نیت کشند از برای اینکه قابل و شایسته
 آن شوند که تمام آن محمد صلی الله علیه و آله را از عدل و مدار کند

سبب از آنکه بر آن ظلم و جور شده باشد و از برای ظهور او در ایشان
 داده باشد یکی ظهور بطور فتنه گری و ضعف و مظلومی تا خلق بآن
 محض شوند و معنی کردند و طیب ایشان از جنیت همانا شود و
 از عز بال اصحاب و افتخار بیرون روند و در شان دوم بطران
 مهرو شوکت و جلال ظاهر شود و خاصه و خلاصه خلق بقصد
 او سارعت نمایند و همه خلق را بقهر و سیف دعوت نمایند و
 متمرین و مصروف در افکار و عجز را انتقام کشند و بسزای خود
 برسانند و آن قائم ال محمد که سیف ظاهر خواهد شد که بنصی
 اعلیٰ باید هاشمی باشد و بافتد از واقعه ارض ظاهر و درستی از سلاطین
 جور فوق دست او نباشد میرزا حسینعلی است که از نسبت بسیار
 آبا و اجداد بری است و سه سال است که باد عوی قاعیت و بهو
 اهل بیان بد عوی من بظهوری در جنس سلطان روم و جبر مغوار
 و سابقین در بصد یو او که باید خاصه و خلاصه خلق اولین
 آخرین باشد عزیزا قاجان و فلان و فلان و فلان اند که در دنیا
 و کناره دیگر اسامی ایشان و بیان مساوی احوال و شرح مسا
 عقاید ایشان همالت می کشید این جوران جادری جعل و نادر
 و او بر گشتگان سیدای عزیز و نافع مانی از این راهی که پیش گرفته
 و از این زمین و عهدی که اختیار کرده اید اف بر شما ای جاهلان و
 بظلمت شما و عظمت شما در صورت شما و بر عجز شما که قوه آله
 الله

العلق العظیم وسیعلم الذی ظلموا و استرکوا بالله ای مقدم بقدمون
 و اما وجه ثالث که از آن روئی که خلاف میان ایشان می شد
 با حضرت ۴ ظاهر شده روز بروز اسباب افتاد و بیشتر است
 بیشتر می شود و اینهم یک دلیل است بر حصیت ایشان و صدارت
 علاوه بر اینکه نظیر کلام و یعهد است که گفته بود از آن روز که
 خوب بیاریدم کلام اوج گرفت علی اعظم لیت آیه که در احسن
 بقطعه بیان نازل شده و آیه دیگری که در قرآن بقطر فرقان نازل
 شده ظاهر و عیان می کرده قال الله مبارک و تعالی فی احسن
 فلما نسوا ما هم بالذکر انما قد فتحنا علیهم ابواب کل شیء
 بما استهم الله من عدله فسوف قد اخذناهم بغتة علی النار و بحکم
 علیهم بالنار عدلا بما احکم الله فی ام الکتاب متوجما متوجما
 که معنی ظاهر این آیه مبارکه این است که چون فراموش کردند مشرتا
 حکم و کواچه را و تحقیق که ما کتابیم بر ایشان درهای هنر
 تا سارغان و فرغان شوند بان چیزیکه خدا با ایشان داده از
 عدل خود بیرون و در باشد که تحقیق یکیم ایشان را بغتة بر آتش
 و حکم کنیم بر ایشان باقی از روی عدالت نسبت آنچه حکم
 کرده است خدا در ام الکتاب بعنوان حکم متوجما می گوید که ای
 ای انسانان غریب و ای غافلان معرکت از لطیفه و هوش و عین
 غنایم چه شما کرده اید که زلفت خدای را از شما گرفته اند که

قرآن وصف فرموده که صبغة الله ورضا حسن من الله صبغة
 نکوئی که بلی گرفته اند و آن رنگ خرمایی بود که سموات ان مطویر
 و رنگی دیگر زدند که آن رنگ بیان است و صبغة الله امروز
 دین بیان است زیرا که مراد از رنگ الهی لطیفه از نور است
 که در هر موجودی خداوند بقدر قابلیتش جاشنی از آن گرفته
 که در هر مشکلی که پیش آید و یا در مقامی حیرت روی دهد یا که
 شخص بمرتبه کوفتار شود بواسطه آن نور از آن در طمخات یا
 و از آن مقام خلوت و عبودیت بمقام علم و یقین آید و واضح در
 که این جماعت آن نور را در وجود خود ضایع و فاسد کرده اند
 و گویا که ایشان از رنگی دیگر رنگ کرده اند و الا چگونه می شود
 که در مطلق باین مرتبه از حساس و بطلان باین شدت ایستاد
 و استقامت کردن که هیچ کوشش یعنی احدی ندهند بلکه خوا
 که دیگران یعنی فاعل ایشان کوشش دهند سبحان الله که ستم
 از تقصیر و بیانی که نور در معنی صبغة الله بودیم و طوع کردیم
 در مقام و مقامات بجهت هدایت و ارشاد حق باینکه تو گفتی
 ای مدیر از حق من حیث لا یشعرو که مراد از صبغة الله در این دعا
 همین دین بیان است ای کاش که در این قول استقامت کنی در
 شوی که بگوئی من از اهل بیام و دین فقط بیار دین من است
 و کتاب احسن القصص کتاب هدای من است که بنقطه میل نازل
 فرموده

زیرا که اگر همین قدر اقرار کنی و معتقد باشی ^{مضمون} توجه همین آیه
 اگر اضافی است آوردی تورا کفایت میکند ما اختلاف بیکبار ان
 میان بویغیزد و موتفق می شود بیر کوش هوش یکسا و خال ان هوا
توجه کن که چیز میکویم خدا وند علی اعلی جل شان در عصمت المقصود
 می فرمایند که چون مشکر کنی حکم دگر را فر اموش کردند معلوم است
 که مراد مشکر کنی اهل فرقان و انجیل و تور بیت زیر که انفا هیچ
 حکمی را از حضرت دگر بکوش نگرفته بودند که بعد فر اموش کنند بلکه
مراد مشکر کنی اهل بیان است و همچنین مراد بجگم فر اموش شده کجا
وضوح داورد که مراد احکام فرعیه از قبیل نماز و روزه و حج و خمس
و زکوة نیست که هنوز رخصت از صاحب بیان در عمل کردن
با انها نرسیده که صدق فر اموشی در انها شود بلکه مراد حکمی است که
در حجوب اطاعت حضرت ازل فر موردند که او حجت خدا است خلو
و اوست هر آن حاکم از شش حقیقت و فر مورده است ای اهل بیان
هر چیز خواهند از او سؤال کنید که او است نوره شجره ظهور
و تور بیت ساز حیه مقصود و چون حضرت رب اعلی جل شان
احکام تمام در المرایع این حکم کلام اکه همیام داشته اند لذا انها
موازی در عده میده و مواضع کثیره خبر در توقیعات صلوات که به اعلی
و از ان و مخوردان حضرت صادر فر مورده اند صیحیح و تنصیحی در با
حقیقت ان خطرات فر مورده اند و بیشتر ندوات و صنایع که بر عمل

مقام و ارتفاع منزلت او تفسیر فرموده و در منا جایشای خود
 مقامات موقفه و شئونات مستغنی از خداوندان برای خواسته
 وجه در خطبات صفالیات تلویح بر مقامات و شئونات مستغنی
 او فرموده اند و چه اینکه او را با اسمای حسنی الهیه نامیده اند
 که در بعضی از آنها انشاء الله الرحمن در طی قطاع خواهد آمد
 و در این مقام بجهت اینکه معلوم شود که حضرت ربنا علی جبل
 چه قدر اهما هم در حق حضرت از آن ۴ دانسته اند و در این مبارک
 مراد می از حکم فراموش شده بجهت قول حضرت از آن
 علیه السلام ندانسته اند بدو کربک مناجات ربنا علی و بعد از
 بعضی اسامی مبارک که آن حضرت را با آنها صیده اند انکفا صینا
 وان مناجات موافق آنچه در کتاب مستفیظ مذکور است این
 و منها ما ذکر فی در فیه مناجات بعد از آن کلمات مرتفع
 قد ذکر علی و عز و ذلک الحمد یا الهی کلها الشهد فی من موافق
 قد اظهرها و بلوریه قد ابررها و کینونیه قد اشرقتها و ذاب
 قد احررها و سارحیه قد ارفقتها و انا ذابا الهی لا حمد
 عن ذلک الوهیه الهیه و العطیه الجلیله حق حمدک شکرک
 لا یحفظنک اللهم ان لا یخسر من حزبک بقدر ربک و لتزلزلن اللهم
 ما یتیمنها بملکک و لتطیقن اللهم لسان کینونیه یا کلمات
 و لتطیقن اللهم لسان فطرها بانای و حدانیک و لتطربن اللهم

اینها در بعضی از کتب معتبره در کتب معتبره در کتب معتبره

در اینها

ذابقتها بان تظهرت من عندنا الى بحور رانيتك ولتشفقن اللهم
 كينونيه يا قوي هبتها بان تخرجني منها ماء وظهورات من رانيتك بلا
 ان تستدرك من حزن في ملكك وتشهد على كل اسماح من عندك
 وعند كل خلقت قلتم ينزل اللهم باعلى ما علون بيتك ولتقرن اللهم
 عبارتي به فوارده ووقوت ما يرضى فوارده من عندك وعند كل
 بريتك ولتقرن اللهم انرا علامه باعلى ما يمكن في علمك والهي
 ما يدور في ملكك ولتقرن اللهم كل خيرك ورحمتك و
 اللهم عن كل حب رويت ورحماء وهدايتك ولتقرن اللهم عليها
 وعلى اخوتها واولي قراسها ما يهدى بصدقتها ويستغفرن لعليتها
 ويستغفرك في اداء الليل واطراف النهار سبحان الله ولتقرن اللهم
 في كل قلب كل عبادك جنتها وورثها ولتصمن اللهم كل
 مما عزون به نفسها اولئك عمرة فداخذتها من تلك السجرة
 ملك الحمد يا الهي على تلك الثمرة البهية تلك الحمد يا محبوب
 على ملك البهية الجميلة فقد اواحد للمول الاول من ظهوري
 ان لا الاله الا انت الملك اقدس الاقدسي قلتم بين اللهم اعداد
 الهة بقدرتك ولتصطفين اللهم من باوريات خلقت باحاطتك
 والتعليق لها بما بنفسها يا من اراستلاط من رانيتك لتحيين
 امير من خوف الموقان ثم من البيان بمظنك الملك ان عزوب
 من علمك من حيا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما ولا ما

من شئ ولا في مخلوق الا امر ولا الخلق ولا ما رويها فلنصلين اللهم
 على تلك المرات بكل حين قد اخطت برعلما ولقد روت اللهم في ذلك
 الباب ذكر خروج الهامة وارتماع مقعده وامستان ذكره وكلمته
 وان يلهن فلا ان يذكره في الليل والنهار عدد الهامة لان ^{سجبت} ذلك
 احد عن اوصرك ومن يجيب وكان عالما بامرك فليذكر من ^{كفا} كفا
 عدد الهامة لعل الاصفى ومن ينسى فانك انت اعلى واجل من ان ^{تسئل} تسئل
 احدا سبحانه انك اله الا انت انتك انت حينئذ اكون ^{انتهم} انتهم
 واما اسامي كدوت اعلى جبل شانه حضرت ازل عليه السلام رايها
 ناصبه اند بسیار است ودر اين مقام بنكر عدد ودي از انها الكفا
 ميناييم وسيكونم كدر معاني حضرت با اسم هو ناصبه اند
 ودر معاني باسم هاج ودر معاني باسم معني ودر معاني باسم
 علو ودر معاني باسم صديق ودر معاني باسم باب ودر معاني باسم خليف
 ودر معاني باسم حكيم ودر معاني باسم فتوة ودر معاني باسم
 بزة الا زلية ودر معاني باسم الا نك ودر معاني لغوات الا نك ليه ودر
 معاني ^{هنا} هنا ^{فان} فان نام بروه اند ودر معاني ديكر باسم العزيز
 ودر معاني هرات الله ودر معاني باسم العلم ودر معاني باسم
 السلطان ودر معاني باسم الوحيد ودر معاني باسم الاخف ودر ^{معاني} معاني
 باسم الحجة ودر معاني باسم النوب وامثال ذلك از اسماء مباركة
 الهية كه هر ناظر بنظر انصاف كه هر در شان و نظر خود را از عبار

اغراض و شوائب عصبیت و اعتقادات هر انبیه موقن می شود
 باینکه هیچ حکمی در میان اعظم از وجوب اطاعت حضرت از
 علیه السلام در نظر اقدس حضرت طلت علام نبوده و نیست
 که فراموش کننده آن مستوجب ^{عقوبت} ^{عقوبت} ^{عقوبت} و مستحق این خوار و ^{عبد}
 شود اگر این قدر از مطلب را قلب سلیم فهمیدی و بنظر انصاف
 نظر کرده صدق و واقعیت آن را دیدی اعتقاد دارم که این فقوه را
 هم بتوفیق الهی و تائید حضرت اقدس صدیقان دل شانه افرازی که
 امروز در میان اصحابان خبر در عجم و چند در عربستان ^{طاعت}
 که این حکم حکم ربانی را فراموش کرده باشد بجز میرزا حسینعلی مدنی
میرزا محمد تقی او که یکبار این حکم معظم ربانی را فراموش کرده ^{اند}
 و هیچ المقاتل بان ندارند ایکاش که این حکم در نظر ایشان نسباً
منسی شده بود و از جمله فراموش شده محسوب بودند اینکه ^{ندکی}
بجده هر چه تمام بر بجده و انکار نمایند ایکاش بهمین جده و انکار
المقاتل میگردند و انواع افتراها از موافقات خود بر طاعت آنها
 از لیه من ببینند ایکاش بهمین افترا استی المقاتل کرده بودند و ^{مقام}
 و او باش را بر سجده زمان و یار کار نقطه بین علیه صلوات ^{الله}
الملت الو من می شور استند که در بر ابو وجه الصی مخفی ای نا ^{سند}
مادام که بگویند ایکاش بهمین المقاتل کرده و در مد و قتل او
فرمان آمدند و چون کوشش خود را کردند و خداوند دفع کرد